

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان قاسمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۲۶۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۲۵۴۸
توزیع: شرکت پیام‌ساز سنز
تلفن: ۶۶۲۶۵۰۷ – ۰۹۱۲۳۵۸۳۲۹۳ • چاپ: مصمیم
تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵

www.sharghdaily.ir

شنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۴۰۲ • ۲۲ شوال ۱۴۴۴ • ۱۳ می ۲۰۲۳ • شماره ۴۵۵۲ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۰۱ • اذان مغرب ۱۹:۲۰
اذان صبح فردا ۳:۲۳ • طلوع آفتاب ۵:۰۰

# شترق

دیالوگ روز

**قهوه تلخ - مهران مدیری - ۲۰۱۰**

بلوتوس کبیر (مهران مدیری): یک نفر صد سکه دارد، یک نفر دیگه یک سکه. شما از کدام یک از اینها سکه می‌گیرید؟ قبله عالم (محمدرضا هدایتی): خوب از اون‌ی که یک سکه دارد. !

چون اون‌ی که صد سکه داره به هر حال قدرتی برای خودش داره چهار تا آدم دور و برش جمع شدن نمیشه رفت طرفش که، ولی اون‌ی که یک سکه داره، خوب کسی رو نداره، تو سرشم می‌زнім، سکه شو می‌گیریم، دو تا اردنگی هم بهمش می‌زнім، یکم منطقی باش....

### یادداشت

## مرگ، تراژدی، خاطره‌نویسی، فراموشی...



**بهنم بابازاده**

همايون خرم، محمدرضا شجریان و... اینها تنها بخشی از مصیبت‌های موسیقی در سال‌های اخیر است. هر اسم، هر یاد و هر صدایی که خاموش می‌شود، انگار بخشی از خاطرات و زیرصداهای مهم‌ترین اتفاقات زندگی‌مان را دفن کرده‌ایم و بعد در سالگرد هر کدام از این رویدادها باید دوباره بنشینیم و یک دورِ تکراری را ادامه دهیم: مرگ، تراژدی، خاطره‌نویسی، فراموشی....

♦♦♦

حمیدرضا صدر در اولین صفحه آخرین کتابش، «از قیطره تا اورنج‌کانتی» یک ورودی تکان دهنده را در ذهن مخاطبانش کوبیده و نوشته: «ای داد که چه سفری پیش‌رو داری، پسرجان. سفری متفاوت با سفرهای پیشین. سفری بدون سرخوشی، سفری بدون خنده. سفری بی‌پازگشت. سفری با پرسش‌هایی پیش‌یاافتاده: حقیقت زندگی در سلامتی است یا بیماری؟ از دست‌دادن مهم‌تر است یا به‌دست‌آوردن؟ امید قوی‌تر است یا نومیدی؟ فقدان چیست و وفور کدام است؟». من از ساعت هشت صبح روز ۲۱ اردیبهشت با توییت تلخ «ابودر زمان» از خواب بیدار شدم و برق از چشمانم پرید: «بابام رفت، بابا برای همیشه رفت...». همین جمله کافی بود که ۲۴ ساعت پرفشار کاری را تجربه کنم و در همه این ساعت‌ها این جملات حمیدرضا صدر از جلوی چشمانم کنار نمی‌روند: «ای داد که چه سفری پیش‌رو داری، پسرجان».

مرگ واقعی‌هولناک است که وقتی راوی‌اش، پسری جوان باشد که عاشق پدرش است، این واقعیت به شکل آزرده‌نده‌تری به تن و جان هر بیننده‌ای می‌چسبد. برای من آن لحظه‌ای که این جملات تاپی شده، موقعیتی غیرقابل درک است: «بابام رفت، بابا برای همیشه رفت...». حتی تصور اینکه توانایی یا جرئت بودن در آن لحظه را داشته باشم یا نه، خارج از حد و درک و ذهنیت من است. اما موضوعی است که به مرور و در ساعات گذشته از نزدیک‌ترین حالت ممکن شاهدش بودم و باید راوی درستی برای تاریخ باشم.

«حسین زمان»، خواننده نسل اول پاپ بعد از انقلاب، بعد از تحمل یک دوره سخت بیماری سرطان درگذشت.

خیلی از شماهایی که این خبر را از دیروز در هزاران کانال و پیج دیده‌اید شاید هیچ شناخت درستی از این خواننده نداشته باشید. به هر حال بعد از جابه‌جاشدن «نقطه عطف تاریخ موسیقی در ایران (!)»، کمتر مخاطب موسیقی‌ای را می‌توان یافت که در نسل امروز بتواند درکی درست از نسل اول موسیقی پاپ در ایران داشته باشد؛ نسلی که «شبهه‌خوانی» شاخصه اصلی‌اش بود و شروع حرکت قطار پاپ بعد از انقلاب، خوانه‌ناخواه تحت تأثیر مشاهیر نسل آنجلسی استارت خورد. حسین زمان از همان نسل بود. او به مرور راهش را از بقیه جدا کرد و شد منتقد اصلی ساختار فرهنگی ایران و مفاهیم اعتراضی به مرور در ترانه‌هایش برجسته شد. آنهایی که مژه سانسور و پاپکوت آن دوره را دیده یا چشیده‌اند، خوب می‌دانند که مثلا سانسور ۲۰ سال پیش در ایران چه پدیده سختی بود. در آن دوره برجسب ممنوع‌الکاری اگر روی هر خواننده‌ای می‌افتاد، عملا مترادف با ممنوعیت از هر نوع فعالیت و اظهارنظر بود. نه فضای مجازی و «سوشال‌مدیا»یی بود که تر آزادانه حرفت را بی‌واسطه به گوش مخاطب برسانی و نه رسانه‌ها تا این حد گسترش پیدا کرده بودند. «حسین زمان» در آن دوره ممنوع‌الکار و البته «ممنوع‌الهمه‌چیز» شد. او به خاطر جنگ با عراق، قید درس و دانشگاه را در آمریکا زد و به گفته خودش «به محض رسیدن به ایران، به کلاس‌های آموزشی جنکی رقص و زود خودم را خط مقدم رساندم. مملکت آدم شوخی‌پرداز نیست و من برای خاکم از همه چیز گذشتم...». حسین زمان عاشق ایران بود. در نشست خبری آخرین کنسرتش در ۹۸ از او پرسیدند: «چرا مثل شادهمر از ایران نمی‌رویید؟»

ویدئوی این نشست خبری و این سؤال را منتشر کردم تا پاسخ حسین زمان را همه مدیرانی که ۱۷ سال او را ممنوع‌الکار کرده بودند، با دیگر ببینند و از رفتار و رویکردی که علیه او داشتند، تا همیشه شرمنده بمانند. اینکه او چقدر عاشق کشور بود، عاشق خاکش. اینکه «اگر قرار بود از ایران بروم، چرا برگشتم؟ من که در بهترین دانشگاه آمریکا بودم. می‌توانستم بمانم و زندگی دیگری را تجربه کنم. من عاشق این خاکم. همه زندگی و داروندارم همین مملکت است...».

خیلی‌ها نمی‌دانند که «حسین زمان» همین مجوز کنسرت مرداد سال ۹۸ را هم با فشار و تهدید گرفت. در چشم‌های من نگاه کرد و گفت: «رقم پیشی میدم دفتر موسیقی و رقمم اگر مجوز کنسرت من که هفته آینده است تا چهارشنبه صادر نشود، از صبح پنجشنبه جلوی ساختمان دفتر موسیقی تحصن می‌کنم و تمام فریادهای این ۱۷ سال ممنوعیت را سر شما خالی می‌کنم». چهار روز مانده به کنسرتش مجوز صادر شد. بلیت‌فروشی چنین کنسرتی در چهار روز قطعا فاجعه است و ضرر و زیان بزرگی را برای برنامه‌گذار در پی داشت، ولی کلی تیم محکم پشت ماجرا را گرفتند و کنسرت برگزار شد. پیشندان دادم حالا که مجوز داده شده، چند مانه کنسرت را عقب بیندازیم تا فرصت بلیت‌فروشی داشته باشیم و تبلیغات درست اتفاق بیفتد. پذیرفت و آن جمله مهم‌ر ما بر زبان آورد که من امروز (ساعت هشت صبح جمعه ۲۲ اردیبهشت) متوجه منظور و دلیلش شدم: «من دیگر وقتش را ندارم آقای بابازاده!».

بالاخره ارکستری بزرگ و شیک روی صحنه برچ میلاد آمد و «حسین زمان» با آن لباس سفید و آن ریش همیشگی، به آرزوش رسید. آرزویی که دیگر زمان و مکانش مهم نبود. او ۱۷ سال هزینه داد و فقط همین کنسرت آخرین تجربه رسمی کنسرتش در ایران بود و... ماند. من بعد از نوشتن و ارسال این یادداشت یاد به سرعت نور خودم را به قطعه هنرمندان برسانم؛ جایی که مراسم تشییع و تدفین «حسین زمان» برگزار خواهد شد. در همه مسیر [احتمالا] «برادر جان» با صدای حسین زمان را می‌شنوم و صدای ضبط ماشین در حداکثری‌ترین حالت ممکن است. احتمالا مردم باز هم حماسه‌ای می‌آفرینند و با حضور در مراسم تشییع او، یاد و خاطره‌اش را گرامی خواهند داشت. همکاران و دوستان‌ارانش برای وداع می‌آیند و شبته صبح این یادداشت هم در روزنامه منتشر خواهد شد و ما از ظهر شنبه دوباره یک مسیر همیشگی و یک دور تکراری را ادامه خواهیم داد تا مصیبت بعدی، تا مرور و دفن همه زیرصداهای مهم لحظات زندگی‌مان؛ تا «مرگ، تراژدی، خاطره‌نویسی، فراموشی»....



# «زمان»، رنجور در خاک آرام گرفت

خبر درگذشت حسین زمان، خواننده فقید موسیقی پاپ کشورمان، صبح پنجشنبه (۲۱ اردیبهشت) با انتشار توییتی از طرف پسرش «ابودر» اعلام شد. این هنرمند معترض پس از طی کردن دوره‌ای بیماری در ۶۴ سالگی درگذشت. چند روز پیش از این، خانواده‌اش از حال ناخوش او اطلاع داده بودند، اما مرگ او تاآسف و درد بسیاری برای جامعه هنری و مردم به همراه داشت. مراسم تشییع او در قطعه هنرمندان، صبح روز جمعه برگزار شد و هادی خانیکی، محسن میردامادی، حمیدرضا نوربخش، محمدمهدی گورنگی، صابر جعفری، حمید خزایی، چنگیز حبیبیان، مهوش وقاری، مهدی یراحی، مانی رهنما، امیر بکان، بارید بابایی و... از جمله حاضران برای آخرین وداع با حسین زمان بودند. فصل مشترک سخنان شرکت‌کنندگان تأکید بر« شرافت»، «همدلی و همراهی با مردم» و «پایداری بر عقیده»، «شجاعت» و «آزادگی» بود.



● خبرنگار روزنامه‌های رضائی و چغانیان

مدیرعامل خانه موسیقی در این مراسم بیان کرد: «حسین زمان هنرمندی متعهد و اندیشه‌ورز و از پیش‌قراوان موج جدید موسیقی پاپ از سال‌های آغازین دهه ۷۰ بود که نشان داد که هنر را برای سرگرمی و تفنن انتخاب نمی‌کند. حسین زمان از همان ابتدا نشان می‌داد که با شخصیتی طرف هستیم که هنر را فقط برای سرگرمی و تفنن دنبال نمی‌کند، بلکه تعهد اجتماعی و دغدغه دارد، از سر درد می‌خواند و تا آخر هم همین ماند. طبیعتا چنین حرکتی مشکلات زیادی دارد». به گزارش ایسنا امیر بکتاش نیز از کسانی بود که در این مراسم سخن گفت: «حسین زمان فقط یک هنرمند نبود، انسانی شریف بود، هدف داشت، پیام داشت و موسیقی را برای ابلاغ و ابراز احساسات و حرف خود انتخاب کرده بود و در این راه هم خوش درخشید. او با دقت شاعر و چینش واژگان آثارش را انتخاب می‌کرد. رسم زمانه این نبود که این‌گونه با حسین زمان - مردی که هشت سال در دفاع مقدس

### روزها

## ادای احترام به مریم میرزاخانی

۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۵۶ سالروز تولد مریم میرزاخانی، ریاضی‌دان ایرانی و استاد پیشین دانشگاه استنفورد است. او در تیرماه ۱۳۹۶ به دلیل ابتلا به سرطان در ایالات متحده درگذشت. سالروز تولد او مصادف با ۱۲ می است؛ روزی که از سوی اتحادیه بین‌المللی انجمن‌های ریاضی جهان به یاد و احترام او «روز جهانی زنان در ریاضیات» نام‌گذاری شده است. او اولین زنی در جهان است که برنده جایزه ننگره اتحادیه جهانی ریاضیات موسوم به مدال فیلز می‌شود. سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد (یونسکو) با انتشار یک پیام توییتی درباره خانم میرزاخانی اعلام کرد: «میراثی که او بر جای گذاشت، تا بد این را یادآوری خواهد کرد که وقتی زنان موانع را می‌شکندند، چه کارهایی می‌توانند انجام دهند». نام مریم میرزاخانی با نبوغ و فروتنی همراه است. «مریم میرزاخانی» در دوران تحصیل در دبیرستان، دو بار برنده مدال طلای المپیاد جهانی ریاضی در سال‌های ۱۹۹۴ (به میزبانی هنگ‌کنگ) و ۱۹۹۵ (به میزبانی کانادا) شده بود. مریم میرزاخانی جزء آنانی بود که از حادثه سقوط اتوبوس در اسفند ۱۳۷۶ به دره زال زنده ماند. سانحه‌ای دلخراش که منجر به کشته‌شدن شش نخبه ریاضی دانشگاه صنعتی شریف شد و دیگر دانشجویان نیز زخمی و بستری شدند. البته هنوز این سؤال مطرح است چرا سفر شبانه در میان باران و هوای نامساعد اتفاق افتاده بود، اتوبوس در جاده اندیمشک - پلدختر دچار حادثه می‌شود. پیکر کشته‌شدگان ۲۷ اسفند در میان آندوه تشییع می‌شود.

**مریم نقطه شروع بود**

پروفسور امیدعلی شهینی‌کرم‌زاده که سرپرست تیم



● مانور امداد و نجات به مناسبت هفته هلال احمر به صورت هوایی و زمینی روز جمعه در فرودگاه سپهر برگزار شد. عکس: امیرعباس قاسمی، میزان

### یاد

برای درگذشت حسین زمان

## ۱۷ سال و یک روز



**نسیم قاضی‌زاده**

هجده‌ساله بودم و یک سال از حادثه کوی دانشگاه تهران گذشته بود. تابستان بود. سالگرد بچه‌ها شده بود و در خوابگاه به یاد آنچه بر سر کوی و بچه‌ها آمده بود، حال و هوایی متفاوت حاکم بود. شب شده بود، بچه‌ها در حیاط کوی دور هم جمع شده بودند که حسین زمان آمد. بیانویی را با وایت آوردند، وسط حیاط گذاشتند و میکروفونی و محمدرضا چراغعلی یابینست و آهنگ‌ساز هم آمد. هرچه صندلی در کانون فرهنگی-هنری خوابگاه بود، آوردند در حیاط چیدند. جام کم آمد. فرش پهن کردند و بقیه‌مان سر پا ایستادیم. میکروفون را با بغض در دست خودش را در غم بچه‌ها شریک دانست و در هوای گرم روزهای آخر تیرماه شروع کرد به خواندن. او آمده بود به جای همه آنهایی که نیامدند برای همدردی، دانشجو‌ها که ما بودیم، اشک ریختم و در عین حال دلمان خوش شد که صدایی در این جهان برای غمی که ما داریم میکروفونش را بالا برده بود و می‌خواند. محبوب آمد... محبوب خواند و پیانو را باز سوار وانت‌نیسان آبی کردند و رفتند. بچه‌ها پراکنده شدند و از آن شب به بعد، حسین زمان برای من مثل خیلی‌ها فقط یک خواننده، حتی یک خواننده همیشه معترض نبود، او همدرد ما بود.

حسین زمان با صدای «ستار» آمد. مثل خاشایر اعتمادی که پیش از او با جمله «اونی که مثل داریوش می‌خونه» شناخته می‌شد یا مجتبی کبیری که مثل سیاوش قمیشی بود و افشار که ابراهیم حامدی بود. حسین زمان هم یکی از «مثل»‌ها بود، اما با سرعت خودش و هنرش را از جنس صدایش جدا کرد تا آنجا که کمتر کسی دیگر با به‌یادآوردن نام او، یاد خواننده‌های دیگر می‌افتاد. او با صحبت‌هایی که در تک‌تک گفت‌وگوهایش داشت، نشان داد که هیچ برنامه‌ای برای آنکه در قالب تکرار قرار بگیرد ندارد. خیلی زودتر از همه آنها که مثل صنعتی شریف در کنار صحبت‌ها و آهنگ‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی‌اش بی‌تأثیر نبود. او کمتر از هنر برای هنر، بهره جست و هنرش در خدمت مردم بود؛ همچنان که این روحیه را تا آخرین روز زندگی‌اش حفظ کرد.

اعتراض به نام حسین زمان کره خورده است. او هرچند آهنگ‌های اعتراضی‌اش در مقایسه با خیلی از همکارانش از اقبال کمتری برخوردار بود، اما مواضع صریحش در جریان‌های سیاسی به‌ویژه جریانات اصلاح‌طلبی شاخص بود. خیلی زود تکلیف خودش را از همان ابتدا با هنر و مردم روشن کرده بود و دلیلی برای سکوت نمی‌دید.

روحیه معترض او البته بعد از خواننده‌شدنش برنمی‌گشت. او در رژیم پهلوی بارها مورد بازخواست و شکنجه واقع شده بود و از دانشگاه اخراج شد. بعدها از آمریکا برگشت و تحصیلاتش را نیمه‌تمام‌ها کرد تا برای کشورش بجنگد. از زمانی که هنرش برایش جدی شد هم لحظه‌ای آرام و قرار نداشت و از «هنرمند» بودن برای آنکه صدای اعتراضات مردمی‌اش را به گوش مسئولان برساند، بیشتر و بیشتر استفاده کرد. او را تاب نیاوردند و صدای هنرش را خاموش کردند، اما صدای خودش هرگز خاموش نشد. او «ممنوع‌الکار» بود. بعد از «معترض» بودن این واژه‌ای بود که با زندگی هنری او عجین شده بود. او در سه دهه فعالیت جدی‌اش در عرصه هنر، نزدیک به دو دهه ممنوع‌الکار بود. از دانشگاه اخراج شد و از هیئت علمی کنار گذاشته شد. کنسرت‌هایش به آشوب کشیده شد، کنفرانس خبری‌هایش با سؤالات تند، اتهام‌ها و بعد از آن موفق شد. دختران بداندن که اگر به چیزی علاقه دارند و کار کنند، موفق می‌شوند و هیچ چیزی از مردان کم ندارند». پدر مریم میرزاخانی «احمد میرزاخانی» مهندس برق و بنیان‌گذار بنیاد خیریه و آموزشی «رع» درباره فرزندش گفته بود: «در آیتانی از قرآن به فطرت پاک انسانی اشاره شده، به همین خاطر است که من می‌گویم از «مریم» یک اسطوره نسازیم؛ چراکه افراد زیادی پتانسیل این را دارند که براساس توانایی‌های‌شان «مریم» باشند؛ مشروط بر اینکه در فضای خانواده‌شان به اصول مهم توجه و در سطح اجتماع نیز به استعدادهای‌شان جهت داده شود. مریم‌ها زیاد هستند. از قدیم می‌گفتند که مشت نمونه خروار است و مریم من نمونه‌ای از ایرانی‌هاست؛ بنابراین به جای آنکه به مریم میرزاخانی بپردازیم، بگردید و مریم‌های ایران را پیدا کنید. به جای اسطوره‌سازی، الگوسازی کنید».

یاد و نامش گرامی.

